



ضرورت گفت‌وگوی ادیان و مذاهب اسلامی

در گفت‌وگو با آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله

اشاره

آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله در سال ۱۳۱۴ شمسی در نجف اشرف دیده به جهان گشود. پدر ایشان، آیت‌الله سید عبدالرئوف فضل‌الله، از علمای بزرگ لبنان بود که مدارج علمی را تا مرجعیت در حوزه علمی نجف پیمود و در سال ۱۳۳۲ ش. به جبل عامل لبنان بازگشت. سید محمدحسین پس از بازگشت پدر همچنان در حوزه نجف ماند تا به تحصیل علوم دینی ادامه دهد. وی در مدت تحصیل از محضر آیات عظام شیخ حسین حلی، ملاصدرا قفقازی، سیدمحمد شاهرودی، سیدمحسن حکیم و ابوالقاسم خوئی بهره‌های فراوان برد.

در دوره نوجوانی، همراه با پسرخاله خود، شهید سید مهدی حکیم، فرزند آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم، مجله‌ای را به نام الادب راه‌اندازی کرد و از سال ۱۳۳۸ ش. با انتشار مجله الاضواء از سوی «جماعة العلماء»ی نجف به طور جدی وارد عرصه فعالیت فرهنگی و مطبوعاتی شد. مدیریت این مجله به صورت مشترک به عهده سید محمدباقر صدر، سید محمدحسین فضل‌الله و شیخ محمد مهدی شمس‌الدین بود. سرمقاله‌های سال نخست این مجله را سید محمدباقر صدر با عنوان «رسالتنا» و سرمقاله‌های سال دوم را سید محمدحسین فضل‌الله با عنوان «حکمتنا» نگاشته‌اند.

آیت‌الله فضل‌الله در سال ۱۳۴۵ ش. دعوت بنیانگذاران «جمعیة اسرة التآخی» در شرق

بیروت را پذیرفت و به عزم اقامت دائم به لبنان رفت. او همواره پیشگام و پرچمدار گفت‌وگو و رواداری بوده است و امروزه در عین داشتن جایگاه مرجعیت مذهبی شیعیان، از قدرت و نفوذ فکری فراوانی نیز در میان اهل سنت، مسیحیان و دروزیان برخوردار است. هفتاد و سه عنوان کتاب از ایشان منتشر شده است که شامل پانزده عنوان تقریر درس‌های خارج فقه و رساله‌های عملی و علمی، شش عنوان در موضوعات قرآنی، چهل و نه عنوان در موضوعات متنوع اندیشه اسلامی و سه مجموعه شعر است. موضوع گفت‌وگوی ادیان و مذاهب در آثار ایشان جایگاه ویژه‌ای دارد.

کتاب الحوار فی القرآن نخستین بار در سال ۱۳۵۴ ش. به چاپ رسید و تاکنون بیش از ده بار در بیروت و قم تجدید چاپ شده است. ایشان همچنین در کتاب‌های فی آفاق الحوار الاسلامی المسیحی و الاسلام و المسیحیة، اسلوب الدعوة فی القرآن، حوارات فی الفكر والاجتماع و السیاسیة، و حركة النبوة فی مواجهة الانحراف به موضوع گفت‌وگو پرداخته‌اند.

ایشان مقدمه کتاب الحوار فی القرآن را با جمله زیبای «فی البدء كان الحوار» (در آغاز گفت‌وگو بود) آغاز می‌کند و این جمله او «لامقدسات فی الحوار» به ضرب‌المثل تبدیل شده است.

□ از نگاه شما چه ضرورتی در گفت‌وگوی ادیان و نیز مذاهب

اسلامی وجود دارد؟

■ علی‌رغم همه اختلاف‌های فکری و عملی، ارتباط انسان‌ها با یکدیگر امری است اجتناب‌ناپذیر، هر چند میان آنها تعارض کلی وجود داشته باشد؛ زیرا جدایی انسان‌ها رشد و تعالی اندیشه را متوقف می‌سازد و مانعی می‌شود در برابر آزاداندیشی حقیقی نسبت به مسائل زندگی. آدمی به تنهایی نمی‌تواند به وجود آورنده تعامل با دیگران باشد، بلکه باید در فعال کردن برآیندهای تجربه فکری و عملی خویش با دیگران همدل و انباز شده، از تجربیات ایشان برخوردار گردد. گفت‌وگو نقطه آغاز فرآیند هم‌اندیشی و همدلی است.

می‌دانیم که خداوند سبحان، هنگامی که در پی آفرینش انسان به عنوان نماد خلافتش در زمین برآمد - بدین معنا که زمین را آباد کرده، امکانات مورد نیاز زندگی را در آن فراهم آورد - با فرشتگان گفت‌وگو کرد و به آنان خبر داد که بر روی زمین جانشینی قرار

خواهد داد. فرشتگان از او دربارهٔ این جانشین و نتیجه و تأثیر این جانشینی در صحنهٔ واقعیت و عمل پرسیده‌اند و خداوند نیز بدیشان پاسخ گفته است. این نکته از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود، هرچند بدان تصریح نشده است.

ملائکه در ضمن این گفت‌وگو از خدا می‌پرسند: چرا و چگونه این جانشین برگزیده شده است؟ او موجودی خونریز است؛ ما خود عهده‌دار تسبیح و تنزیه تو هستیم [چه حاجت به چنین موجود خونریزی]، و پاسخ می‌شنوند که این جانشین از بُعد حیاتی سترگی برخوردار است که چه بسا شما فرشتگان فاقد آید. به همین جهت، خداوند متعال از آدم می‌خواهد که در اولین موضع‌گیری خود، ملائکه را به رویارویی فرا بخواند: «ای آدم به آنها [فرشتگان] از اسماء آنها [مُسَمَّیَات، نامدارها] خبر ده»؛ و خداوند پیش‌تر اسما را به آدم آموخته بود و از فرشتگان شنیده بود که «ما را جز آنچه تو به ما آموختی، آگاهی و دانشی نیست».

بدین گونه، می‌بینیم که گفت‌وگو در سطح و ساحتی ربوبی با فرشتگان شروع می‌شود؛ همان طور که ابلیس نیز طرف گفت‌وگو قرار می‌گیرد، آن گاه که از سجده کردن در پیشگاه آدم سرباز زد و نژاد و نوع خود را باز گفت؛ سپس در محضر خداوند یاد آور شد که چگونه خدا او را از رحمت خود طرد و بی‌نصیب ساخت و از او مهلتی خواست تا عقده‌گشایی کند. حکمت این مهلت دادن در این است که آدمی همیشه درگیر تقابل خیر و شر باشد.

از این گفت و شنود در آغاز آفرینش انسان - چه در گفت و شنود خدا با فرشتگان و چه در گفت و شنود آدم با ایشان و چه در گفت و شنود خدا با ابلیس دربارهٔ مسئلهٔ انسان - روشن می‌شود که گفت‌وگو در آغاز با هدف زدودن ابهام صورت گرفته است، به این معنا که نقش گفت‌وگو در آغاز، روشن ساختن یک اندیشه و دور کردن همهٔ علامت‌های پرسش و عوامل حیرت و ابهام از پیرامون آن بوده است.

طبیعی است که پس از ورود انسان به عرصهٔ هستی، برای انجام مسئولیتش در برابر آن، وظیفهٔ دیگری رخ بنماید و آن وظیفهٔ حضور در درگیری اندیشه‌ها و گرایش‌های مختلف است. این امر در گفت‌وگوی کوتاه قایبل و هایبل جلوه‌گر است. خاستگاه این

گفت وگو، عقدۀ قاییل در برابر هاییل بود که چرا خداوند قربانی او را نپذیرفت، ولی قربانی هاییل را پذیرفت. از این رو، قاییل از خود برخورداری غیر مسئولانه نشان داد و واکنش او مانند واکنش بسیاری از مردم است که مسئولیت گفت وگو را درک و حس نمی کنند و در پی نابودی کسانی هستند که بدان باور دارند. این گفت وگو فصل تازه ای را گشود و وسیله ای شد برای تبادل نظرگاه ها و دنبال کردن دیدگاه های مخالف برای زدودن اشکالات آن. سپس در تحوُّلی دیگر، گفت وگو ابزاری نو شد برای نمایان کردن اندیشه ها در بستر تقابل فکری، تا در نتیجه، یک اندیشه که بر اساس برهان و استدلال ارائه شده، بر اندیشه های دیگر چیره گردد.

□ میان گفت وگو و آزاداندیشی چه نسبتی برقرار است؟

■ در پرتو آنچه گذشت، می توانیم بگوییم که گفت وگو در ذات خود در بردارنده مفهوم افتتاح و آزاداندیشی است؛ زیرا گفت وگو با دیگری به معنای هم اندیشی با او و بیرون آمدن از قلمرو تنها اندیشیدن است، قلمروی که تنها حاوی مایه هایی از شخصیت فرد است و فاقد مایه های شخصیتی کسان دیگری است که چه بسا از لحاظ سرشت و خصوصیات با او همسان نیستند. از این رو، هم اندیشی انسانی را با دیگری با صدایی قابل شنیدن، گفت وگو می نامیم. گفت وگو یعنی فرآیند اندیشیدن مشترک که گاهی باهدف تبیین و گستراندن اندیشه است و گاهی به منظور تعمیق و ریشه دار کردن آن.

بر این اساس، پیشرفت و عمق یافتن تفکر بشری الزام می کند که انسان ها با یکدیگر در باب نقاط اشتراک و نیز مواضع اختلاف به گفت وگو بنشینند. اگر توجه کنیم که تمدن ها برآیند گفت وگوی طولانی انسان ها هستند - گفت وگویی که منشأ به وجود آمدن برداشتی فراگیر و جامع از ویژگی ها و نیازهای انسان، هستی و زندگی شده است - پس به طور طبیعی تمدن حاصل از نتایج آن گفت وگوها نیز نیازمند برخورد آزاداندیشانه با تمدن های دیگری است که آنها هم در سویی دیگر، برآیند گفتمان ها هستند. داشتن افق فکری باز و آزاداندیشانه، شرط ضروری تعامل و تفاهم تمدن ها در نقاط اشتراک و افتراق است.

□ در آستانه سال گفت‌وگوی تمدن‌ها هستیم؛ ارزیابی شما از

نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها چیست؟

■ گفت‌وگوی تمدن‌ها گاهی در بردارنده مفهوم درگیری و برخورد نیز هست، آن‌گاه که سر و کارمان با رویارویی دو فکر و اندیشه است؛ زیرا گاهی درگیری و تقابل فکری در قالب گفت‌وگویی واقع‌گرایانه و خردورزانه نمودار می‌شود که هر گروه سازوبرگ فرهنگی خود را در برابر گروه دیگر به کار می‌گیرد. در این صورت، گفت‌وگوی تمدن‌ها با برخورد و تقابل تمدن‌ها نزدیکی مفهومی پیدا می‌کند. ولی باید توجه داشت که طراحان نظریه برخورد تمدن‌ها به ابعاد فرهنگی نظر نداشته‌اند، بلکه در کاربرد این اصطلاح، ابعاد خارجی و عینی را مدنظر قرار داده‌اند؛ یعنی شرایطی را که در آن، تمدنی در پی جایگزینی تمدنی دیگر بر می‌آید. برخی از کسانی که اصطلاح برخورد تمدن‌ها را به کار برده‌اند، در پی هشدار دادن به تمدن غربی در مورد خطر و تهدید تمدن اسلامی بوده‌اند؛ زیرا این تمدن را دارای توانایی‌های بالفعل و بالقوه‌ای می‌یافته‌اند.

اما ما طرفدار گفت‌وگوی تمدن‌ها هستیم، به شرط آن که با حال و هوایی متمدنانه روبه‌رو باشیم، به طوری که هر گروهی در گفت‌وگو با گروه دیگر در پی آن باشد که حقیقت گم‌گشته را کشف کند؛ اما اگر گفت‌وگو مبتنی بر توانمندی تمدنی باشد که در پی مغلوب ساختن تمدن دیگر است، در این صورت، گفت‌وگو عملی و واقعی نخواهد بود، بلکه دقیقاً همان برخورد و درگیری‌ای است که خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم؛ و با اهل کتاب جز به آن [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله نکنید، مگر با کسانی از ایشان که ستم کرده‌اند [سوره عنکبوت، آیه ۴۶].

پس هستند ستم‌پیشگانی که گرایش فکری متفاوتی دارند و در پی تحمیل خود و اندیشه و تمدنشان به دیگران‌اند، تا تمدن و اندیشه‌شان را از آنان بگیرند. از سوی دیگر، هستند کسانی که افکار متفاوتی دارند، اما در پی حقیقت‌اند. پس باید با دیگران به بهترین شیوه بحث و گفت‌وگو کرد. اما اگر اهل ستم بودند، باید با آنان به شیوه‌ای رفتار کرد که مانع از ستم‌ورزی آنها شود: «هر کس به [حریم] شما تجاوز کرد، به همان‌سان به [حریم] او تجاوز کنید» [سوره بقره، آیه ۱۹۴].

□ به پرسش اصلی خود برگردیم؛ کارکرد و ضرورت گفت‌وگوی

ادیان و مذاهب اسلامی در چیست؟

■ ادیان نمایانگر یک حرکت فرهنگی و انسانی‌اند که برخاسته از ایمان به یگانگی خدا و آموزه‌های پیامبران، و تجربه انسان در فهم وحی و بازتاب این آموزه‌ها در سطح نظر و عمل است. همه ادیان خاستگاه مشترکی دارند؛ زیرا در پیشگاه الهی، دین فقط اسلام [تسلیم در برابر خدا] است و نیز هر پیامبری تأییدکننده کتاب آسمانی پیشین است. خداوند متعال برای مسلمانان چیزی را تشریح کرده است که به نوح، ابراهیم، موسی و عیسی سفارش کرده است، تا مردم همه در خط کلی دین، یکپارچه و هماهنگ باشند. همه ادیان برخاسته از یک پایگاه و مبدأ هستند، و آن وحی الهی است، و همه در راه به پاداشتن عدالت بر مبنای خط مستقیم الهی پیش می‌روند. هر دینی در قانونگذاری ویژگی خاصی دارد که ناشی از خصوصیات دوران حیات آن دین است، ولی هنگامی که این جزئیات را در قلمروهای خاص خود مورد توجه قرار می‌دهیم، در نهایت، جز یک دین را پیش روی خود نخواهیم دید.

به نظر من، ادیان راهی جز گفت و شنود ندارند، به ویژه ادیانی که برخاسته از اعتقاد به خدای یگانه و معتقد به لزوم اطاعت از او و کسب خشنودی او هستند. در مورد مذاهب نیز گفت‌وگو میان مسلمانان از مسائل حیاتی‌ای است که با سلامتِ تفکر، فرهنگ، نهضت، سیاست و اجتماع اسلامی پیوندی عمیق دارد؛ زیرا مشکلاتی که دامن‌گیر مسلمانان شده است، به دلیل جدایی مسلمانان از یکدیگر، به پیامدهای منفی و ناخوشایندی منتهی شده است، علی‌الخصوص که جدایی میان آنان به حدی رسیده است که به تکفیر یکدیگر رو آورده‌اند. از این رو، باید بکوشیم تا میان مذاهب اسلامی گفت و شنود را احیا کنیم، به همان شیوه‌ای که خداوند متعال در مورد گفت‌وگو با اهل کتاب فرموده و از ما خواسته است تا آنان را به سخن همسان و مشترک فرا بخوانیم: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواہ بیننا و بینکم [سوره آل عمران، آیه ۶۴]. و نیز فرموده است: و قولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم و الهنا والهکم واحد و نحن له مسلمون؛ بگوئید: به آنچه به سوی ما فرو فرستاده شده و [آنچه] به سوی شما فرو فرستاده شده

است، ایمان آوردیم. معبود ما و شما یکی است و ما همه تسلیم او هستیم [سوره عنکبوت، آیه ۴۶].

بنابراین، بر ماست که گفت‌وگو را از نقاط مشترک بیاغازیم، که بیش از هشتاد درصد مسائل رایج در میان مسلمانان را شامل می‌شود. سپس باید به مواضع اختلاف توجه و در آنها درنگ و تأمل کنیم و همواره محور گفت‌وگوی ما فرموده‌های خدای سبحان و نیز سخنان پیامبر گرامی او باشد و در نحوه صدور گفته‌های پیامبر و میزان کاربرد و انعطاف‌پذیری آن به بحث بنشینیم تا به این سخن خداوند عمل کرده باشیم که: «اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر واگذار کنید» [سوره نساء، آیه ۵۹].

سلامت و مصونیت دین‌داری در برابر بی‌دینی و نیز سلامت و مصونیت گرایش اسلامی در برابر گرایش‌های استکباری، تنها در صورتی تضمین می‌شود که پیروان ادیان و نیز پیروان مذاهب اسلامی به گفت‌وگوی خردورزانه و واقع‌گرایانه رویاوارند، گفت‌وگویی که فارغ از عقده و کینه نسبت به یکدیگر و برخوردار از انفتاح و گشودگی در برابر ارزش‌های انسانی و دینی باشد؛ ارزش‌هایی که چه بسا با آنچه ما داریم تفاوت داشته باشد، اما در عمق خود بر ایمان به خدای بزرگ استوار است.

گفت‌وگو بنیانی است استوار برای تفاهم ادیان و مذاهب. ما اگر بتوانیم به تفاهم دست یابیم، به این صورت که همدیگر را درک کنیم، به یقین، بسیاری از عوامل خوف و اضطراب موجود میان فرقه‌های مختلف را از میان بخواهیم داشت، عواملی که جهل ما نسبت به یکدیگر مایه تقویت آنها شده است. ترس و نگرانی، منشأ اوهام و خیالات در افراد و گروه‌ها و در نتیجه موجب اتخاذ مواضع پیشگیرانه می‌شود. این نکته را چه بسا از این حدیث منقول از پیامبر اکرم نیز استفاده کنیم: «لو تکاشفتم لما تدافتم؛ اگر نسبت به یکدیگر آگاهی پیدا کنید، همدیگر را دفن و نابود نخواهید کرد.»

بدینسان، گفت‌وگو مناطق تاریک و پنهان را روشن می‌سازد و مشکلات را از میان بر می‌دارد. از این رو، تنها راه تفاهم، گفت‌وگوست و اگر نسبت به تفاهم رغبت و میلی نباشد، ناگزیر تنها راه هم‌زیستی ادیان و مذاهب پافشاری بر سخنان و مواضع مشترک و پرهیز از جزئیات مورد اختلاف و توجه به منافع مشترک است.

□ امروزه بسیار به گفت‌وگوی ادیان و مذاهب فرامی‌خوانند. آیا مقصود از این فراخوان تنها نیل به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است یا مطلوب اصلی به دست آوردن حقیقت است؟ به تعبیر دیگر، آیا گفت‌وگو مصلحت‌جویانه است یا حقیقت‌جویانه؟

■ مقصود از گفت‌وگوی ادیان و مذاهب دستیابی به مبنای فهم متقابل از راه نقاط اشتراک و اختلاف است تا هیچ‌کس بر اثر شایعات نادرست و فهم ناصواب در شناخت دیگری دچار اشتباه نشود. سپس نوبت به بحث علمی برای نیل به حقیقت بر مبنای دلیل و برهان می‌رسد. شاید از جنبه‌های مثبت این رویکرد ایجاد حال و هوای معنوی و عقلانی‌ای باشد که الهام‌بخش نزدیکی در اصول و فروع باشد، کاری که بسا به توافق در نقاط اختلاف بینجامد. طبیعی است که چنین رفتاری به هم‌زیستی مبتنی بر فهم عمیق و متقابلی منتهی خواهد شد که در صورت قانع نشدن طرفین لااقل ابهام‌های دهشت‌زارا خواهد زدود. شاید در خصوص وضعیت دینی و اسلامی کنونی، معضل اصلی ناآشنایی طرفین نسبت به باورهای همدیگر باشد. برآیند تداوم این معضل، طرح سخنان غیرمسئولانه در کافر یا گمراه شمردن دیگران است.

□ گفته می‌شود که مرحوم آیت‌الله بروجردی بر این باور بودند که اختلاف نظرگاه‌ها و مذاهب اسلامی بیش از آن‌که به انگیزه‌ها و توطئه‌های سیاسی یا عقده‌های نفسانی یا از این قبیل برگردد، به اختلاف در اجتهاد و استنباط بر می‌گردد. نظر جناب‌عالی در این زمینه چیست؟

■ اطلاعی از متن کامل این گفته آیت‌الله بروجردی (ره) ندارم، ولی می‌توان بخشی از اختلافات مذهبی را ناشی از اختلاف‌های اجتهادی و برخاسته از ذهنیت خاص کلامی یا فقهی دانست. این ذهنیت خاص موجب آن می‌شود که افراد تنها از منظری خاص به قضایا بنگرند. چه بسا بخشی از اختلافات ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و غیر معرفتی باشد، چنان‌که در مراحل آغازین خلافت پس از پیامبر و نیز در برخی از رویارویی‌های کنونی چنین وضعیتی حاکم بوده و هست.

تصور می‌کنم مرحوم آیت‌الله بروجردی در پی القای این نکته بوده است که در نگرش به اختلافات مذهبی، موضوعات را در ساحتی فراتر از ساحت‌های سیاسی و نفسانی بررسی کنیم و با ذهنیتی عقلانی با آنها روبه‌رو شویم؛ زیرا تنها راه نیل به حقیقت یگانه و تفاهم متقابل و آگاهانه و نیز غالب آمدن بر اوضاع پیچیده و آکنده از تشنج‌های سیاسی و نفسانی حاکم بر دنیای اسلام، برخورداری از همین روحیهٔ عقلانی است.



□ در روزگار دعوت اسلامی، ادیان دیگری چون آیین‌های بودا و هندو نیز وجود داشته‌اند؛ چرا در قرآن کریم نامی از آنها به میان نیامده است؟ آیا حضور نداشتن این ادیان در شبه جزیرهٔ عربستان منشأ این بی‌توجهی بوده است، یا آن‌که اسلام معیارهایی را در نظر داشته است که مثلاً در آیین مجوس بوده اما در کیش‌هایی چون کیش بودا نبوده است؟

■ شاید ذکر چند دین خاص از آن رو بوده که اسلام در مشی فرهنگی خود بر پایگاه فکری خاصی تأکید داشته است که اساس آن توحید با همهٔ جزئیات، فروع و تفصیل آن است. این رویکرد عهده‌دار نفی همهٔ گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های دینی و غیردینی‌ای

است که با توحید در تضادند. در گفت‌وگوهای قرآن در پیرامون شرک و توحید، ایمان و کفر و مسئله نبوت و معاد همین رویکرد مشهود است. این روش به ادیان دیگر همچون آیین‌های بودا و هندو نیز قابل تعمیم است.

اما بحث تفصیلی قرآن از یهودیت و مسیحیت تحت عنوان اهل کتاب شاید ناشی از نفوذ گسترده این دین‌ها در آن منطقه و جهان بوده است. این دو آیین به طور طبیعی رسالت اسلامی را به چالش می‌کشاندند. توجه ویژه قرآن به این دو دین می‌تواند ناشی از پیوند آنها با حرکت مستمر پیامبران باشد، زیرا چه بسا اعتقاد اسلام به انجیل و تورات و موسی و عیسی، به اعتقاد مؤمنان به یهودیت و مسیحیت رایج در میان پیروان آنها بینجامد. پس پرداختن اسلام به جزئیات اعتقادات تحریف شده آنها اجتناب‌ناپذیر بوده است. اما در مورد دیگر ادیان ضرورتی در پرداختن تفصیلی به جزئیات آنها نبوده است؛ زیرا آنها از این قبیل ادیان نبوده‌اند و در موقعیت چالش با دعوت اسلامی در آن مقطع خاص زمانی قرار نداشته‌اند.

□ برخی از متفکران جهان اسلام نظریه‌ای را طرح کرده‌اند که به نظریه «اسلام بلا مذاهب» یا نفی مذاهب اسلامی معروف شده است. به نظر شما، آیا این نظریه نوعی سلفی‌گری است یا بازگشت به اسلام ناب محمدی، یعنی همان اندیشه‌ای که امام خمینی (ره) در پی آن بودند؟

■ پیش از پرداختن به یک گفت‌وگوی علمی، عقلانی و واقع‌بینانه درباره خطوط کلی و جزئیات دین اسلام، نمی‌توان تصویر قابل فهمی از اسلام فارغ از مذاهب ارائه کرد. اگر نتوانیم به تصویر مشخصی از اسلام دست یابیم، چگونه می‌توانیم از اسلامی به دور از مذاهب سخن بگوییم؟ در دیدگاه‌های فقهی اختلاف زیادی وجود دارد. در روش و شیوه استنباط با مبانی مختلفی روبه‌رو هستیم و هر گروه دیدگاه و مبنای خاص خود را دارد. ما کدام را برگزینیم؟ چنین طرحی [اسلام بدون مذاهب] بی‌معناست، زیرا با واقعیت همخوان نیست. طرح اسلام بدون مذاهب متوقف بر تعیین ماهیت دین اسلام

است. ما در پی اسلامی فارغ از مذاهب هستیم، اما از طریق گفت‌وگویی که به نتیجه‌ای قطعی و نهایی دست یابد و آن عبارت است از دست‌یابی همگان به صورت یکسانی از اسلام در مسائل کلی و تفصیلی آن. چنین چیزی در شرایط فرهنگی و حال و هوای روحی و روانی حاضر واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. از این روست که می‌گوییم در این خصوص باید مسلمانان بر اساس اصول مشترک خود در مواجهه با مبانی مادی‌گرایانه جبهه کفار، همدیگر را دریابند. از طرفی، اگر همواره در موارد اختلافی گفت‌وگو کنند و در حل آنها فرموده‌های خدا و پیامبرش را مرجع و مبنا قرار دهند، شاید در نهایت به اسلام یگانه‌ای دست یابند که می‌توانیم آن را اسلام ناب و اصیل بنامیم.

در این جا بجاست یادآور شوم که منسوب کردن اسلام به حضرت محمد(ص) برای من خوشایند نیست؛ زیرا این همان چیزی است که برخی از مسیحیان در پی آن هستند، یعنی می‌کوشند بر بشری بودن اسلام تأکید بورزند؛ حال آن‌که ما معتقدیم حضرت محمد، پیامبر اسلام، رهبر آن، دعوت‌کننده به سوی آن و قله رفیع دنیای اسلام است، ولی اسلام دین خداست و بالذات دینی محمدی نیست [که ساخته حضرت محمد باشد] و این به معنای کم ارج نهادن به نقش پیامبر در اسلام نیست. از این رو، با این تعبیر که مسلمانان محمدی هستند، موافق نیستم، مگر آن‌که از تعبیر «اسلام ناب محمدی»، اسلامی اراده شود که از طریق پیامبر اکرم (ص) و تلقی‌ها و گفته‌هایش به ما رسیده است، همان اسلامی که نمایانگر تصویر شفاف و درخشان اسلام در عرصه نظر و عمل است.

□ از نگاه شما، آیا ضرورتی در بازبینی و بازخوانی قرآن و روایات به ویژه در مورد دیگر ادیان وجود دارد؟ آفات این قرائت جدید کدام‌اند؟

■ به نظر من، همواره هر نسلی باید قرآن و روایات قطعی‌الصدور را از نگاهی نو - و نه از روی عقده نوحواهی و نوجویی - مورد بازخوانی قرار دهد، تا حقایق اسلام را بر مبنایی علمی و فرهنگی و بر اساس دستاوردهای فکری باز شناسد. همه کسانی که پیش از ما

قرآن را خوانده‌اند، آن را از راه فرهنگ و خصوصیات خود و ویژگی‌های ذاتی‌شان - تا جایی که این خصوصیات در استنباط اثر دارند - مورد توجه قرار داده‌اند و چه بسا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند یا می‌آیند، تجربه فرهنگی دیگری داشته باشند و در شیوه قرائت و استنباط عوامل تازه‌ای برایشان فراهم آمده باشد. به همین دلیل، برماست که در قرآن به شیوه‌ای جدید مذاقه کنیم، هر چند که باید بر ضرورت شناخت برداشت‌های پیشینیان نیز تأکید کنیم تا امکان تطبیق و مقایسه فراهم آید. من بر این باورم که اندیشه‌های اجتهادی فاقد عصمت‌اند و هیچ قداستی ندارند. ما باید از همه دیدگاه‌ها و اندیشه‌های اجتهادی در فهم قرآن و سنت یا در برداشت برخی مطالب از این منابع، قداست‌زدایی کنیم، زیرا احترام گذاشتن چیزی است و تقدیس کردن چیزی دیگر. تقدیس افکار گذشتگان، راه تفکر را می‌بندد، در حالی که احترام و تکریم، ما را به نقد آن افکار وامی‌دارد و تنها از راه نقد است که احترام گذاشتن معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

من در خصوص تجدیدنظر در قرائت و فهم قرآن، چه در مسائل مربوط به ادیان پیشین و چه در مورد همه شیوه‌ها و مفاهیم قرآنی، هیچ جنبه منفی‌ای نمی‌بینم. البته طبیعی است که بازخوانی باید واقع‌بینانه باشد و ناشی از عقده طرد یکجای امور گذشته و عقده رو آوردن چشم‌بسته به هر چیز نو و تازه بدون توجه به آن‌که آن امر قدیمی و این امر جدید چیست] نباشد. حقیقت یکی است و از زمان متأثر نمی‌شود، ولی سیر و حرکت فکر در کشف حقیقت، به سبب سرشت عناصر و عواملی که به مرور کامل می‌شود یا وسایلی که به کار گرفته می‌شود، در زمان‌های مختلف تغییر می‌پذیرد.

□ آیا ضرورتی در بازخوانی تاریخ به شیوه‌ای جدید وجود دارد؟

■ من مدعی شیوه‌ای متفاوت با شیوه معمول در بررسی و تحلیل تاریخ نیستم. بر طبق همین شیوه معمول و مقبول باید هم اسناد مورد اطمینانی از یک رویداد تاریخی به دست آوریم تا بفهمیم چه رخ داده است و هم مضمون و محتوای آن رویداد تاریخی را با نگاهی واقع‌بینانه و با توجه به قرائن، شرایط و اوضاع و احوال مقارن آن رویداد مورد مذاقه قرار دهیم. تاریخ با ممکن و ممتنع سر و کار ندارد، بلکه تنها با تحقق و عدم تحقق

کار دارد. از این رو، همواره کوشیده‌ام تا واقعیت رویدادهای تاریخی را از راه شرایط عینی پیرامون آنها مورد توجه و بررسی قرار دهم؛ زیرا انسان در هر زمان و مکانی در قالب شرایط عینی درونی و برونی گام برمی‌دارد و به پیش می‌رود. مشکل بسیاری از مردم این است که وظیفه تاریخ را تازه کردن مصیبت‌ها یا بزرگداشت شخصیت‌ها با انبوهی از واژه‌های تکریم و تعظیم می‌دانند. آنچه برای ایشان مهم است، گرمی‌داشتن اشخاص است، نه بررسی نقل‌های تاریخی، چه از جنبه وثاقت و اعتبار و چه از لحاظ هماهنگی آنها با ماهیت شرایط عینی موجود.

از این رو، من بر این باورم که تاریخ یک علم است و این علم ناگزیر باید در این خصوص که در گذشته فلان حادثه رخ داده است یا خیر، بر اثبات اسناد مربوط به آن مبتنی باشد، و از حیث مضمون نیز باید مبتنی بر این امر باشد که واقعه مزبور با طبیعت شرایطی که در آن رخ داده، هماهنگ و همخوان است یا نه. به نظر من، پیشینیان و محدثان نیز در بررسی سند و اثبات صدور متن، همچنین در تحلیل مضمون نقل‌ها و موافقت یا مخالفت آنها با عقل، با اوضاع و احوال مقارن و با متن قرآن، بر همین منوال عمل کرده‌اند. تقریباً چهار سال پیش در نجف در مجله اضواء، در مورد متون اسلامی از لحاظ سند و دلالت، مقاله‌ای نوشتم و در آن یادآور شدم که برای عمل به یک متن، تنها درستی سند کافی نیست، بلکه باید آن متن را با شرایط پیرامون آن و نیز حقیقت و ماهیت اسلام سنجید، و این همان چیزی است که اهل بیت (ع) در زمینه طرد آنچه مخالف قرآن و سنت است از ما خواسته‌اند.

□ تجربه خود را در این زمینه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ من معتقدم که این تجربه موفق بوده است؛ زیرا در باب این مسئله، بحث و جدلی برانگیخته است. البته صرف نظر از این‌که شیوه‌های این بحث و جدل مثبت بوده است یا منفی. بسیاری از افکار علمی و تحلیلی در مطالعه تاریخ یا هر واقعیتی ناگزیر مجادلات بسیاری را برمی‌انگیزد، خواه این مجادلات از جانب افراد غوغاسالاری باشد که به دور از شیوه‌های علمی در پی برانگیختن و تحت تأثیر قرار دادن دیگران‌اند، یا از جانب

فرهیختگانی باشد که با اندیشهٔ افراد دیگر با شیوه‌ای خردورزانه و واقع‌بینانه رویه‌رو می‌شوند. من بر این باورم که این تجربیات توانسته است منشأ طرح مباحث، مجادلات و برخوردهای منفی دامنه‌داری شود و ما را به این نکته رهنمون گردد که جامعهٔ ما همچنان از عقب‌ماندگی فکری و تعصب‌های غیرمنطقی رنج می‌برد، هر چند هستند کسانی که با گشاده‌دلی و واقع‌بینی با دیدگاه‌های جدید رویه‌رو می‌شوند. به واقع آنچه من مطرح کرده‌ام کاری نو، بدیع و بی‌سابقه در تاریخ تفکر اسلامی نیست.

□ بهترین راه تبادل اندیشه میان عالمان شیعی برای رشد و تعالی

فرهنگ شیعه چیست و موانع آن کدام‌اند؟

■ بهترین راه آن است که ما در کاربرد ساز و کارهای نقد علمی به اخلاق علمی آراسته باشیم و در گفته‌ها و موضع‌گیری‌ها و همهٔ رفتارهایمان از تعصب دوری کنیم و از تقوایی برخوردار شویم که ما را به درنگ و تأمل در گفته‌های خودمان و دیگران وادارد. در میان آن دسته از عالمان و محدثان پیشین که برخوردار از تعهد علمی و تقوای فکری بودند، افراد زیادی یافت می‌شوند که پس از توجه یافتن به اشتباه خود، از آن بازگشتند و نظر دیگران را پذیرفتند. شرط گفت‌وگوی ثمربخش و هدفدار این است که از پایگاه علم، تقوا و مسئولیت‌پذیری برخیزد.

پروژه گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی